

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

شرایط موافق و ناموافق استقرار سکولاریسم در ایران

در مورد انتقال مفاهیم مدرن پروریده در غرب به جوامعی غیرغربی، نوع «فرهنگ» و نحوه شکل گیری «نهادهای اجتماعی» جوامع «دریافت کننده» از جمله تعیین کنندگان اصلی امکان توفیق روندهای انتقال و جا افتادن محسوب می شوند. لذا، می توان پرسید که در این زمینه وضعیت «فرهنگ» و «نهادهای اجتماعی» کشور ما چگونه است؟ و برای پاسخ دادن به این پرسش است که ضروری می شود تا نخست نگاهی به گذشته پرورش این مفاهیم در مغرب زمین افکنده و، با گرفتن آگاهی هائی در مورد آن گذشته، به بررسی شرایط امروز و امکانات واقعاً موجود کشورمان بپردازیم.

esmail@nooriala.com

پیشگفتار

بنظر من، اگر تصور کنیم که استقرار هر یک از احاد مجموعه مفاهیمی متشکل از دموکراسی، سکولاریسم، پلورالیسم، سوسیال دموکراسی، یا لیبرال دموکراسی در ایران کار ساده ای است سخت اشتباه کرده ایم. این کار نه ساده است و نه آسان. در توضیح این سخن باید برخی توضیحات جامعه شناختی را مطرح ساخته و در ابتدا بگویم که، معمولاً، انتقال مفاهیمی که در سرزمین و فرهنگی دیگر پرورش یافته اند، به سرزمین هائی که در جریان رشد و نمو آنها شراکت نداشته اند، لازمه توجه به لوازمی است که امر انتقال را ممکن می سازند، و نیز در نظر داشتن شرایطی است که در سرزمین های «میزبان» وجود دارند. در این مورد مدد گرفتن از مثال انتقال گیاهان از خاکی به خاکی دیگر می تواند مفید باشد. هر گیاهی به نوع خاصی از آب و هوا احتیاج دارد. گیاه استوائی را نمی توان در سرزمین های سردسیر رشد داد. در جامعه شناسی به این «آب و هوا» نام «فرهنگ» داده اند. در عین حال نوع خاک سرزمینی که «پذیرا» یا «میزبان» گیاهان غیربومی است نیز باید به گونه ای باشد که گیاه بتواند براحتی در آن رشد و نمو کند. در جامعه شناسی از این «خاک» می توان با نام «نهادهای اجتماعی» یاد کرد. بر این قیاس، برای استقرار مفاهیمی که مخلوق مغرب زمین اند در کشورمان، ایران، ما به فرهنگی مناسب و نهادهائی پذیرا نیازمندیم تا بتوانیم روند انتقال را با کمترین هزینه به انجام رسانیم.

در زبان علوم انسانی و اجتماعی، روند انتقال این مفاهیم از یک مکان به سرزمینی دیگر را «متوطن کردن» (یا «طبیعی شدن» naturalization) می خوانند؛ همانگونه که وقتی شما از کشور خود به کشور دیگری «مهاجرت» می کنید در ابتدا «بیگانه» (alien)، مثلاً بصورت بکار رفته در اصطلاح «اتباع بیگانه» در زبان اداری ایران) محسوب می شوید و آنگاه، پس از طی روندی خاص و برآوردن شرایطی چند، در آن کشور «متوطن می شوید»؛ یعنی آن کشور «وطن دوم» شما می شود، انگار که حضور شما «طبیعی» شده باشد، و شما مقام «شهروندی» (citizenship) آن کشور را به دست

می آورید که مهمترین خاصیت اش آن است که همهء قوانین و حقوق و وظایف ناظر بر شهروندان دیگر این «وطن دوم» بر شما نیز مترتب می گردد و، از جمله، حق شرکت در انتخابات و نیز حق انتخاب شدن را می یابید. مفاهیمی نیز که از جایی دیگر به کشور ما وارد می شوند باید از این مرحلهء «توطن» بگذرند و به اصطلاح «اهلی» و «بومی» شوند تا جا بیافتند و مستقر گردند. همینجا توجه کنید که روند «توطن» مورد نظر من هیچ ربطی به قلب ماهیت و تبدیل شدن مفاهیم به معانی دیگر، و اغلب ضد خود، ندارد. مثلاً، دموکراسی را نمی توان به ایران برد و «اسلامی» کرد. این دو، در گوهر، متضاد هم اند. سکولاریسم اسلامی و حکومت سکولار اسلامی هم مفاهیمی جعلی و بی معنا هستند. اما اگر بتوانیم از «دموکراسی ایرانی» و «سکولاریسم ایرانی» سخن بگوئیم در واقع از این حکایت کرده ایم که ایرانیان توانسته اند این مفاهیم را اخذ کرده و با رنگ و بوی فرهنگ خودشان، در آمیزند؛ آن سان که، پس از طی روند «توطن»، دیگر نمی توان آنها را مفاهیمی «مهاجر» یا «بیگانه» دانست.

آمادگی فرهنگی

آیا برآستی فرهنگ (آب و هوای معنوی)ی جامعهء ما ایرانیان آمادگی پذیرائی از مفاهیمی همچون پلورالیسم (کثرت مداری)، دموکراسی (مردمسالاری) و سکولاریسم (جدا نگاه داشتن نهاد دین از نهاد حکومت) را دارد؟ و یا باید پذیرفت که این "آب و هوا" قادر به پذیرفتن و رشد و نمو دادن به آن گیاهان نیست و باید دندان طمع را کند و به دور افکند؟ به باور من، آب و هوای فرهنگی ما، هم از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ وضعیت کنونی، به دلایل زیر کاملاً آمادگی این میزبانی را دارد:

1. جامعهء ما جامعه ای رنگارنگ و متشکل از اقوام و فرهنگ ها و زبان ها و مذاهب گوناگون است؛ یعنی جامعه ای «متکثر» است. پس پلورالیسم (یا کثرت مداری) نیاز گوهرین چنین جامعه ای است. اما در صورت تسلط تنها یکی از این «پدیده های گوناگون» بر بقیه، آن «بقیه» را می آزارد و تحت ستم قرار می دهد؛ حال آنکه باور به کثرت مداری، و دامن زدن به اندیشه ها و رفتارهای مربوط به آن، جامعه را در وضعیتی «طبیعی» قرار داده و آزادی رشد و شکوفائی هر یک از اجزاء فرهنگی آن را میسر می سازد.

2. باید توجه داشت که برای رسیدن به «کثرت مداری» ضروری است که «قدرت حکومتی» صرفاً به دست یکی از اقشار فرهنگی نیافتد و، در پی آن، قشر به قدرت رسیده نتواند همهء لوازم و ارزش های خود را بر «بقیه» تحمیل کند. یعنی، حکومت باید از تعهد صرف به یک فرهنگ و مذهب و قومیت خاص معاف باشد تا بتواند چتر حمایتی خود را بر سر همهء این پدیده ها بگستراند. این چتر حمایتی را «سکولاریسم» و امروزه «سکولاریسم نو» می خوانیم. سکولاریسم، با ایجاد فیلتری در

سر راه نفوذ پدیده های «تک ساحتی»، ما را قادر می سازد تا به حکومتی دست یابیم که آزادی همه عقاید و گروه بندی ها را تأمین و تضمین، و خود در مسیر حمایت از آزادی های رنگارنگ حرکت کند. بنا بر این، بعثت متکثر بودن جامعه ایران، و به خاطر ضرورت استقرار کثرت مداری در این جامعه، استقرار حکومت های سکولار در ایران یک نیاز انکار ناپذیر و حیاتی است. خوشبختانه، در این زمینه، فرهنگ تاریخی ما نیز، که در آثار ادبی و هنری و تاریخی مان منعکس است، همواره بر گریز از تعصب و خشک مغزی و تأکید بر تساهل و تسامح تأکید داشته است.

3. از آنجا که نمی توان کثرت گرا بود اما، در شکل دادن به حکومت، از توجه به خواست ها و توقعات عموم «مردم» امتناع کرد، یکی از شرایط برقراری «سکولاریسم پلورال» (حکومت بی طرف و کثرت گرا) آن است که به «مردمسالاری» روی کنیم. یعنی، در سرزمین ما، پیوند زدن «جدا نگاه داشتن مذاهب و مکاتب از حکومت» (بخصوص در قانون اساسی جامعه آینده) به سندی همچون «اعلامیه جهانگستر حقوق بشر»، امری کاملاً شدنی و آسان است؛ البته اگر اراده آنان که به قدرت دسترسی دارند بر فراهم آوردن رفاه و آسایش مردم باشد. در این مورد نیز، خوشبختانه، در جامعه جهانی، ما بنیان گزار تفکر سکولار و حقوق بشر بوده ایم و این تفکر را کمتر از سه هزاره پیش در منشور کوریش بزرگ به دست تاریخ بشر سپرده ایم و، علیرغم همه اعوجاجات و انحرافات که بر اثر وجود حکومت های تحمیل گر وجود داشته، آن را در گوهر فرهنگ منتشر خویشتن مخمر کرده ایم. بدینسان می توانیم، با خیال جمع، بگوئیم که، اگر مسئله به عموم مردمان ساکن ایرانزمین تفهیم شود، کمتر می توان به دلیلی برخورد که در برابر استقرار یک حکومت سکولار و دموکرات (و در نتیجه، پلورال) در ایران مقاومتی وجود داشته باشد. یعنی، اگرچه امروزه، به دلیل یک غفلت تاریخی از جانب همه سکولار دموکرات های ایران، گروهی زمام قدرت را در اختیار گرفته اند که با هر سه مفهوم کثرت مداری، جدا نگاه داشتن مذاهب از حکومت، و مردمسالاری مخالفند، و یا اگر یکی از آنها را تصدیق می کنند بی شک دروغ می گویند اما، در صورتی که شر تحمیل و سرکوب و زور، که بوسیله این حکومت اعمال می شوند، از سر مردم ایران کم شود و مردم بتوانند نوع حکومت خود را با آزادی برگزینند، شاید کمتر بتوان ملتی را همچون ملت ایران یافت که آماده استقبال از کثرت مداری، جدا نگاه داشتن مذاهب از حکومت، و مردمسالاری باشند.

مکئی در مورد نهادها

اما در مورد رشد گیاهان گفتم که نوع «خاک»، و در مورد مفاهیم مدرن پروریده در غرب، نوع «نهادهای اجتماعی»، نیز از جمله تعیین کنندگان اصلی امکان توفیق روندهای «جا افتادن و متوطن شدن» محسوب می شوند. می توان پرسید که در این زمینه وضعیت «خاک نهادهای اجتماعی» کشور ما چگونه است؟

برای پاسخ دادن به این پرسش، لازم است که نخست نگاهی به گذشتهء پرورش این مفاهیم (یا گیاهان معنوی) در مغرب زمین افکنده و، با گرفتن آگاهی هائی از آن گذشته، به بررسی شرایط امروز کشورمان برگردیم.

از نظر من، مهمترین روندی که در مغرب زمین به متحقق شدن «سکولاریسم» کمک کرده آن بوده که «نهاد دین»، در سیر تطور و تحول خود در قرون وسطی، هرچه بیشتر متعین و سازمان یافته شده؛ بطوری که می توانیم بطور مشخص پدیده هائی مادی را در مد نظر قرار داده و آنها را مصالح نهاد اجتماعی «دین» بدانیم؛ پدیده هائی همچون دینکاران، معبد، و آداب و رسوم سنگ شده که اغلب با نام «مذهب» از مفعوم «دین» متشخص می شوند.

در مغرب زمین «مذهب» را معمولاً «نهاد اجتماعی دین» می دانند و آن را در اشاره به شکل متعین «کلیسا» بیان می دارند. کلیسا، بنا به تعریف، یک نهاد اجتماعی مستقل، سازمان یافته، سلسله مراتبی، و متمرکز است. و همین «تشخص دقیق» امر جدا نگاه داشتن «نهاد دین» از «نهاد حکومت» را ممکن می سازد، چرا که اگر کلیسا واجد ساختار منسجم و سلسله مراتب و دینکاران مزدبگیر نبود معلوم نبود که کدام نهاد را از باید از نهاد حکومت جدا ساخت یا جدا نگاه داشت. به همین دلیل نیز سکولاریسم را، در زبان های غربی، بصورت «جدا نگاه داشتن کلیسا از حکومت» و نه «جدائی دین از حکومت» تعریف می کنند؛ چرا که دین، بنا به تعریف، امری منتشر و شخصی است و رابطهء فردی اشخاص را با عالم غیب، از طریق توجه به آموزه های یک پیامبر، منظم می کند. اما کلیسا «نهاد سازمان یافته» ای است که، با قرار دادن خود در بین فرد مؤمن و خداوندی که می پرستند، می تواند زمام «افکار عمومی» (و نه لزوماً فرداً فردی) را در دست گیرد و با این «موج سواری» به قدرت سیاسی تبدیل شود؛ بدین معنا که یا مقامات حکومتی را در تحت نفوذ خود بگیرد و یا خود صاحب حکومت شود. حدوث اینگونه اتفاقات در دوران سروری کلیسای روم بخوبی قابل مشاهده است.

بدینسان، متفکران عصر روشنگری، در مبارزهء خود برای آزادی، با یک نهاد مشخص مذهبی روبرو بودند که «کلیسا» نام داشت و خواستار «جدا سازی و جدا نگاه داشتن کلیسا از حکومت» شدند و چنین امری را ممکن ساختند؛ عملی که بعدها نام «سکولاریسم» بخود گرفت. این اتفاق در مورد «کلیسا»های بعدی برخاسته از «جنبش مسیحی اعتراض» (پروتستانتیزم) و نیز در برخی از ادیان دیگر، همچون یهودیت و بهائیت، هم صائب بود و نحوهء شکل گیری و سازمان یافتگی آنان به گونه ای انجام گرفت که آنها نیز دارای «نهاد های دینی» خاص خود گشتند که عموماً با برنامه «کلیسا» مشخص می شدند.

اما، با پیدایش رشتهء «جامعه شناسی ادیان»، ابتدا متفکران این رشته کوشیدند تا به واژهء «کلیسا» مفهوم گسترده تری از مفهوم «نهاد سازمان یافتهء مسیحیت» بدهند. در این راستا آنها

کنیسه و آتشکده و مسجد را نیز «کلیسا» خوانده و در متون خود به «کلیسای اسلامی» یا یهودی اشاره می‌کردند. لکن، با گسترشی که در رشته‌های جامعه‌شناسی دین پیش آمد، و متفکران غیرمسیحی نیز به قلمروی این رشته وارد شدند، کارائی اینگونه استفاده‌های متوسّع از واژه «کلیسا» مورد تردید قرار گرفت و کوشش شد تا، بجای آن، اصطلاح دیگری بکار گرفته شود که شامل همه نوع «نهاد سازمان یافته‌دینی» باشد. اینگونه است که امروز بجای اصطلاح «کلیسا» از اصطلاح «دین سازمان یافته» (organized religion) یاد می‌شود و سکولاریسم را نیز بجای «جدا نگاهداری حکومت از کلیسا» بصورت «جدا نگاهداری حکومت از دین سازمان یافته» تعریف می‌کنند.

بدینسان، فرمولی که در جهان امروز می‌توان برای سکولاریسم ساخت چنین است: هر کجا نهادی به نام «دین سازمان یافته» (مذهب) وجود دارد، سکولارها می‌کوشند از حضور و دخالت آن در نهاد حکومت جلوگیری کنند، خواه این «نهاد سازمانی» کلیسا نام داشته باشد و خواه کنیسه یا مسجد.

تفاوت در چگونگی نهادسازی

توجه کنیم که همه‌ی این واژه‌بازی‌ها و اصطلاح‌سازی‌ها نمی‌تواند مانع از آن شود که ما به نحوه‌ی شکل‌گیری نهادهای مختلف در اجتماعات گوناگون توجه نکرده و وضعیت آنها را از دیدگاه چگونگی پدیداری و رشد نهاد سازمان یافته‌دین مورد مطالعه و مقایسه قرار ندهیم. و اگر از این دیدگاه به آن منظره یا مناظر بنگریم بلافاصله متوجه تفاوت‌های شگرف تمهیدات بشری در تنظیم روابط مابین دو پدیده «نهاد دین» و «نهاد حکومت» نیز می‌شویم؛ تفاوت‌هایی که بی‌شک به روند متوطن ساختن سکولاریسم در هر جامعه‌ای شکلی منحصر بفرد می‌دهند.

در این زمینه، واقعیت بسیار مهم و اندیشه‌برانگیز آن است که تجربه‌ی مشرق‌زمین بطور عام، و تجربه‌ی ایران ما بطور خاص، با سرگذشت پدید آمدن مفهوم سکولاریسم در مغرب‌زمین، تفاوت‌هایی عمده دارند و عدم توجه به این تفاوت‌ها می‌تواند، در آینده، در راه استقرار سکولاریسم در ایران موانعی صعب‌العبور را بوجود آورد.

عموماً، در حکومت‌های ایرانی پیش از اسلام از یکسو، و حکومت‌های اسلام‌سنی، از سوی دیگر، بجای پرداختن به «جدا نگاه داشتن نهاد سازمان یافته‌دین از نهاد حکومت» کوشیده شده که «نهاد دین» استقلال نداشته و در درون نهاد حکومت بوجود یابد و همواره در زیر سایه‌ی نهاد حکومت سازمان یابد و همواره تحت سلطه‌ی حکومت باشد.

من در این مورد چند سال پیش گزارش مفصلی را با نام «سابقه‌ی جداسازی مذهب از حکومت در ایران» تدوین کرده‌ام که در سایت شخصی من وجود دارد و در این مورد شما را به آن گزارش رجوع می‌دهم (*). اما در اینجا به اختصار بگویم که، صرفنظر سوابق تاریخی این امر در دوران هخامنشی و اشکانی و ساسانی، هنگامی که حکومت‌های مسلط بر ایران، و کل قلمروی خلافت اسلامی،

«مذهب تسنن» را اختیار کردند، الگوی پیش از اسلام ایران را سرمشق قرار داده و کوشیدند تا از تشکیل «نهاد مستقل و سازمان یافته دینی» (بگونه کلیسای روم) در بیرون از دیوانسالاری (یا بوروکراسی bureaucracy) خود جلوگیری کنند. این تمهید، با اعلام فتوای «انسداد باب اجتهاد» در دوران سلجوقی، رسمیت عمومی یافت و کلیه دینکاران سنی بصورت کارکنان دیوانسالاری حکومتی و وزارتخانه های دینی حکومت در آمدند. هنوز هم در سرزمین های سنی نشین این قاعده باقی است و، از مصر گرفته تا ترکیه، نهادهای دینی در درون دیوانسالاری حکومت قرار داشته و با بودجه و نظارت دولتی اداره می شوند و تا آنجا که مقدور باشد از دخالت آنها در امور حکومتی جلوگیری می شود.

اما، از آنجا که، تا پیش از استقرار صفویان در ایران، مذهب تشیع (در شعبات متنوع خود)، جز موارد کوتاهی همچون عهد آل بویه، به دین رسمی جوامع اسلامی تبدیل نشده بود، دینکاران اش هم، از یکسو، آزادانه (حتی اگر بصورت مخفی) به کار خود مشغول بودند و، از سوی دیگر، هرگز نتوانستند «نهاد سازمان یافته» ای را برای خود بوجود آورند. ارتباط شان با یکدیگر افقی بود تا سلسله مراتبی، و مرکزیت خاصی نداشتند. در واقع، قدرت حکومت (که نهاد دینی تسنن را در شکم داشت) بصورتی گسترده علیه آنها بود و اجازه ایجاد نهادهای سازمان یافته را به آنها نمی داد. آنگاه، با بقدرت رسیدن صفویان در ایران، و اعلام تشیع دوازده امامی بعنوان مذهب رسمی قلمروی حکومت شان، این وضع هم عوض شد و صفویان نیز، با اندکی تأخیر، راه حکومت های سنی را در پیش گرفته و نهاد سازمان یافته دینی را در داخل بوروکراسی خود (و بصورت ایجاد منصب «ملاباشی» به معنی وریر امور دینی) بوجود آوردند.

بدینسان، از لحاظ عامل «خاک»، وضعیت حکومت های اسلامی بخصوص در ایران، تا پایان انقراض سلسله صفویه، صورتی جدا از تجربه سرزمین های مسیحی داشت و «کلیسای اسلامی»، چه در شکل سنی و چه در وجهه شیعی خود، مستقل از حکومت نبود، بلکه جزئی از آن و حقوق بگیر آن محسوب می شد.

وضعیت جدید

با انقراض صفویه، شروع دوران هرج و مرج سیاسی، فرارسیدن دوران حکومت نادرشاه افشار، فروپاشیدن دستگاه «ملاباشی» ساخته شده در دیوانسالاری صفوی، و قطع ارتباط دینکاران شیعه با حکومت، مسیر تحولات رابطه دو نهاد دین و حکومت در ایران، پیچش تازه ای بخود گرفت که نه شباهت به ماجراهای اروپا داشت و نه ربطی به صورتی که پیش از این در سرزمین های تحت قیادت اسلام پیدا کرده بود.

به عبارت دیگر، در این دوران، کشورمان با وضعیت جدیدی روبرو شد که تا آن روز سابقه نداشت و آن وضعیت نیز شرایطی را آفرید که تا امروز «آب و خاک» وطن ما را چنان مسموم ساخته که حاصل آن همین که، در سه دهه و نیم اخیر، دینکاران امامی قادر شده اند حکومت مستقل از خود را منحل ساخته و زمام امور حکومت و قدرت را در دست بگیرند و واقع حکومت را ضمیمه‌ی دیوانسالاری خود کنند!

از آنجا که این «وضعیت جدید» طبعاً «شرایط جدید»ی را بوجود آورده است، می توان انتظار داشت که رویه و روش استقرار ضروری حکومتی سکولار و دموکرات در ایران نیز باید با توجه به این وضعیت برنامه ریزی شود و، در نتیجه، ضروری است تا در این مورد به صورتی مفصل تر به اندیشه و توضیح بنشینیم.

من اما انجام این امر را به مطلب هفته‌آینده ام موکول می کنم.

8 اسفند 1393 - 27 فوریه 2015

*سابقه جداسازی مذهب از حکومت در ایران
بخش اول

<http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2010/111910-PU-EN-Background-of-secularism-in-Iran-Part1.htm>

بخش دوم

<http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2010/112610-PU-EN-Background-of-secularism-in-Iran-Part2.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>

صفحه نوری علا در فیس بوک:

<https://www.facebook.com/esmail.nooriala.5>